



منتشر شده است «کتابخانه ژنرال» است که توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است و جایزه‌های متعددی را از آن خود کرده است. دوست دارم راجع به این «رمان دو جلدی» صحبت کنیم. اولین جرقه‌های این نوشتن این رمان چه زمانی زده شد؟

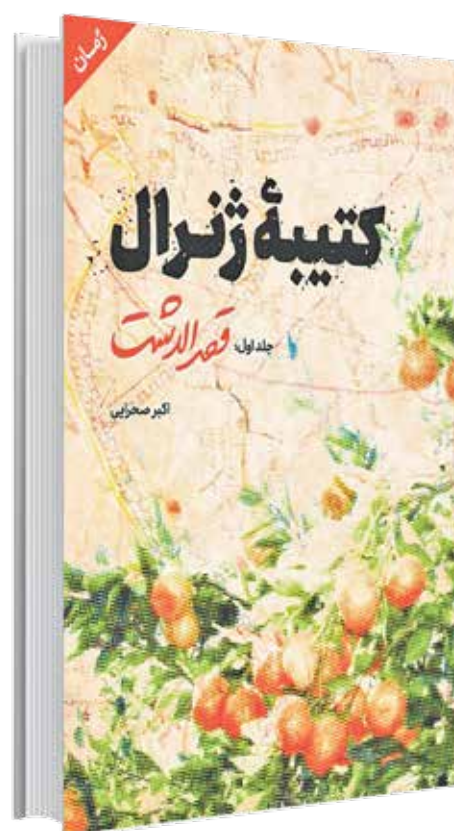
من به نحوی در زمان جنگ شهید اسکندری را می‌شناختم. من و شهید اسکندری در یک عملیات بودیم که خب منجر به زخمی شدن من هم شد البته موضوع را بعداً در تحقیقات متوجه شدم. ارتباط من و شهید اسکندری در حد همکاری بود تا یکی دو دهه من در کارشناسی تألیف کتاب با کمیته تألیف تدوین بنیاد شهید استان فارس همکاری داشتم، پنج سالش ایشان مدیر کل بنیاد شهید بود. ارتباط‌های این طوری هم داشتیم تا اینکه ایشان شهید شد و این موضوع برای من باور نکردنی بود. یادم هست در مراسم چهلم ایشان در یک مجلس بسیار عظیم با حضور چند هزار نفر که در آن شرکت کرده بودند با برادر ایشان که همکارم بودند و همچنین باقی عزیزانی که با ایشان در ارتباط بودند صحبت که کردیم حرف شد که یک کاری برای ایشان نوشته بشود. گفتم من خودم این کار را می‌کنم و دوستانم هماهنگ کردند که ما ساختاری و سازمانی هم پیگیری کنیم و قرار دادی بسته شود و این کار را با نیت یک کتاب ۳۰۰ - ۲۰۰ صفحه‌ای آغاز کردم.

یادم هست روحانی سخنران این مراسم گفت استان فارس دو شهید شاخص دارد. یکی تنها شهیدی که امام پیشویش رو بوسیله و همچنین اولین شهیدی که در سوریه سر بریده می‌شود و این برای استان فارس افتخار بزرگی محسوب می‌شود. من ذهنم به سمت کتاب تپه جاویدی و راز اشلو که نوشته بودم رفت و دومین شهید شاخصی هم نوشتنش قسمت بنده شده بود. ما استارت کار را که زدیم در نیمه راه هنگامی که یک سال گذشت، ۲۰۰ صفحه نوشته شده بود اما پایان را نداشتیم چون نحوه شهادت ایشان در پاره‌ای از ابهام بود. چون ایشان یکدفعه به سوریه می‌رود که آنجا مسئول مهندسی خطوط اونجا شود اما اتفاقی که می‌افتد مصادف می‌شود با اولین عملیات تهاجمی رزمندگان مدافع حرم و ایشان یکدفعه در عملیات حضور پیدا می‌کند و اتفاقات عجیبی که منجر به شهادت ایشان می‌شود. تأثیری که ایشان در این قضیه داشته ظرفیت آن که در کتاب بیاد هست. سال دوم که شد دیدیم که همت آن را نداریم و یکی از نویسندگان نوقلم استان فارس که مدتی هم با بنده کار می‌کرد و کتاب اولش را هم به چاپ رسانده بودیم، بی خبر با نشر روایت فتح ارتباط برقرار کرده بود و زندگی نامه شهید را به نام «سرّ سر» چاپ کرده بود. خلاصه ما پانک خوردیم و این کتاب هم حدود ۲۵۰ صفحه مصاحبه با همسر شهید بود.

اتفاق افتاد و همچنان از یادگرفتن‌ها استقبال می‌کنم.

اگر بخواهید ده کتاب برتر حوزه دفاع مقدس را نام ببرید، به کدام کتاب‌ها و نویسنده‌ها اشاره می‌کنید؟

رمان رنجور محمد محمودی نور آبادی که یک زمانی هم به نام «رنج» چاپ شد. یکی از کارهای خوب دفاع مقدس است. شطرنج با ماشین قیامت حبیب احمد زاده را هم کار خوبی دیدم. کتیبه ژنرال به اعتقاد خودم حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد.



رمان حافظ هفت در رابطه با سفر رهبری به شیراز است اما به این بهانه فلش بکی به دفاع مقدس زدم. تپه جاوید و راز اشلو که در رابطه با شهید مرتضی جاوید، تنها رزمنده‌ای که امام پیشویش رو میبوسد است که توسط انتشارات ملک اعظم چاپ شد. مردگان باغ سبز آقای بایرامی که رمان بسیار خوبی است. فرزندان ایران کار داوود امیریان که کار خوبی هست. دل و دل‌داده گی که رمان دو جلدی شهریار مندنی پور هست که فلش بکی هست به زلزله رودبار به دفاع مقدس و جنگ. چشم‌های خردلی جناب آقای بابک طیبی است که به نظر من کار ستودنی، ماندگار و خوش قلمی است.

به نظران در سال‌های اخیر چقدر به فرهنگ شهادت در حوزه رمان و داستان توجه شده است؟ آخرین کتاب شما که

عملیاتی اش کنم. یادم هست وقتی کار انجام می‌شد، روی داستان‌ها و یا خاطراتی که حالا با راهنمایی ایشان انجام شده بود، طوری این کارها صیقل پیدا می‌کرد که پیشنهاد می‌داد که در «عصر پنج شنبه» که خودش سردبیر مجله ادبی کشور و حتی خارج از کشور بود کارهای من را چاپ کند. اگر اشتباه نکنم ۷ یا ۸ تا از نوشته‌های من در شماره‌های مختلف عصر پنج شنبه به چاپ رسید. می‌توانستم مطالبم را در نشریات دیگر هم چاپ کنم. مثلاً مجله‌ای بود مال آقای گلشیری که خب به دلایلی صلاح نمی‌دیدم. این آشنایی که

ادامه کتاب‌هایم معمولاً با ناشرهای تهرانی و حرفه‌ای تر وارد بازار شد که تا به امروز ادامه دارد و تا الان حدود ۳۴ سال شاید هم بیشتر توفیق نوشتن و قلم زدن را دارم.

در سال‌هایی که به نوشتن علاقه مند شدید بیشتر چه کتاب‌هایی را می‌خواندید؟ چه کسانی بیشترین تأثیر را بر قلم و اندیشه تان داشتند؟

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر آثار محمود حکیمی، جلال آل احمد و داستان‌های ایرانی در حال و هواهای مختلف و چند کتاب از استاد رهگذر و یکی اصیل آباد را خوانده بودم. ضمن اینکه برخی از رمان‌های خارجی مانند «چخوف» و «همینگوی» را نیز به صورت متفرقه مطالعه می‌کردم. بعد از انقلاب که وسعت مطالعه بیشتر شد به مطالعه انواع مختلف کتاب‌ها پرداختم و بیشتر به کتاب‌های حوزه عقیدتی مانند کتاب‌های شهید مطهری و استاد شریعتی (راه قم و مکتب اسلام و ...) پس از جنگ به نسبت اتفاقاتی که پیش می‌آمد در حوزه‌های مختلف مطالعاتی داشتم من جمله رمان و داستان و... که در مطبوعات چاپ می‌شد. ولی این مطالعات به صورت حساب شده و منظم نبود. ولی پس شروع کردن به نوشتن شرایط ایجاب می‌کرد که در حوزه‌های داستانی و مسائل فنی بیشتر مطالعه کنم. فضای شیراز در آن ایام فضای شعر و ادب و داستان بود و بدون تعارف عرض می‌کنم این فضا بیشتر در اختیار روشنفکران بود و در حوزه روشنفکری هم اساتید مختلفی وجود داشتند. در یک اتفاق با شهریار مندنی پور آشنا شدم. جالب هست بیشترین دعوت در کنگره شعر شهدای استان فارس از حوزه‌های روشنفکری و اجتماعی بود اما میان همه این‌ها شهریار مندنی پور که می‌آمد. نوشته‌های من را که دید برایش خیلی جالب بود و گفت تنها کاری که می‌تواند بکند این است که این مطالب و نوشته‌ها و خاطراتم را کمک بدهد تا تبدیل به داستان‌های بکر و تأثیرگذار خوب شود. شامی در کنار هم خوردیم و گذشت. ولی این نکته را گرفتم که فارغ از تفاوت‌های سیاسی نباید شهریار را رها بکنم. او را آدمی دیدم که به کشورش متعهد بود.

بنا را براین همین مراودات گذاشتم. این خاطرات سه کتاب اولم که جمع شد می‌رفتم خدمت شهریار مندنی پور در منزلشان در ستارخان. شاید از ساعت ۴ تا ۱۰ شب می‌نشستیم و کارهای مرا مطالعه می‌کرد، نظر می‌داد، نقد می‌کرد، می‌نوشت، رویش خط می‌زد، تصحیح می‌کرد و برام جالب و عجیب بود این زحماتی که ایشان برایم می‌کشیدند. عرض کردم تا ساعت ۱۰ شب طول می‌کشید و معمولاً هفته‌ای یک بار این برنامه را داشتیم و این خودش تبدیل شد به اینکه واقعا من خودم عناصر داستانی رو بخصوص با آن ابزارهای مورد نیاز آشنا شوم و

چهار یا پنج سال به طول انجامید، در کنارش با دیگر دوستانی من جمله آقای ابوتراب خسروی و افراد بسیاری در این حوزه آشنا شدم. بخصوص یادم هست که کتاب سومم را ابوتراب خسروی خواند. در دومین دوره جشن فرهنگی فارس داور بود و داور ششم هم آقای دستغیب - منتقد معروف - بودند و خانم توانگر. این سه کتاب من تقریباً برش این دوستان بود که تقریباً من آشنایی کلی پیدا کردم به حوزه داستان مدرن و در ادامه دیگر خوانش کتاب‌ها و مسائل دیگر. عموماً عادت دارم که وقتی داستان یا کتاب یا رمانی را می‌نویسم

ترجیح میدم لااقل ده نفر از افرادی که منتقد هستند و دستی بر آتش دارند و نویسنده و منتقد دانشگاهی و کلاسیک هستند بخوانند و نظراتشان را بگیرم. تا امروز برای آخرین کارم که کتیبه ژنرال است هم همین